

دو گروه و آنجا خوانند استند در آمدت و مدت سه سال در آن
 شعبه بسر بردند که یکی نسبت با ایشان بنکوی نگردد مگر الوطالب
 بن الریح و اما در رسول صلی الله علیه و سلم که گاه گاه بنش کاروان
 گندم و خرما بان شعبه بردی و رسول صلی الله علیه و سلم در آن کار
 استخوان می کرده است و محمدت وی گفته چون جان ایشان
 تنگ شد و سختی نهایت رسید حضرت حق سبحان و تعالی را بر
 عهد نامه قریش گذاشت که هر چه نوشته بودند خورند و جز
 نام خدای سبحان نگویند است رسول صلی الله علیه و سلم آنرا دست
 و خود الوطالب را از آن خبر کرد الوطالب با همه بی ماسته و بی
 عهد المطلب جامه های فاخر پوشیدند و بسوی جر آمدند و در مجلس
 قریش نشستند ایشانرا اکرام و احترام کرده الوطالب گفت
 ای معشر قریش از برای کاری ما آمده ایم باید که در آن بعد از انصاف
 با ما کار کنید گفتند منت داریم گفت محمد ما را خبر داده است
 که خدای تعالی جانوری بر عهد نامه شما گذاشته است که جز نام
 خدای در آن بسج نگویند و هر چه از جنس قطع رحم و ظلم و جور بود

دور کرده من هرگز از وی دوی نسنیده ام در آن صحیفه نظر کنید
 اگر است میگوید از خدای تعالی بر سر سید و ازین طایفه است
 باز آید و اگر در دوی میگوید و بر ایشانم بارم و دست از خدای
 وی باز دارم تا هر چه خواهد گفتند قریش گفتند ای الوطالب
 اندیش بنکوی کرده کسی را فرستادند تا آن عهد نامه را آوردند
 در وی جز نسک اللهم ایسبح ما نذره بود الوطالب بان ملامت
 با ایشان در از کرده همه خاموش شدند و هیچ نگفتند و از آن عهد
 بر گشتند پس رسول صلی الله علیه و سلم با همه قوم خویش ایشان شعبه
 بیرون اندند و قریش منی با ایشان طریق مواساقتس گرفتند
 که مشران پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند
 اگر تو درین دشوی همدی ماه را اید و نیمه کن گاه بدو نیمه شایانکه
 یک نیمه بر کوه الوقیس بود و یک نیمه بر کوه دیگر رسول صلی الله علیه
 و سلم ندانم دو نام یک یک می برد که ای فلان و ای فلان بیدیدید
 چون آن بیجان از مشاهده کرده گفتند محمد ما را خبر کرد
 پس گفتند از مسافرانی که از اطراف می آیند این را اید پس رسید

۱۲ رسول صلی الله علیه و سلم گفت اگر که بدو نیمه در آن ایام
 گفتند از وی در آن وقت نسبت دارم و در آن ایام
 از بود و گاه تو را است گاه بدو نیمه ما بدو نیمه است

دور کرده است